

تحلیل معنا شناختی واژگان فارسی در شعر عدی بن زید عبادی

دکتر سید محمود میرزایی الحسینی^۱

احمد کرمی^۲

چکیده

در بسیاری از منابع کهن تاریخی از ارتباط گسترده میان عرب زبانان و ایرانیان در دوره جاهلی سخن به میان آمده است. مردم حیره در بین‌النهرین در مقایسه با سایر مردم بلاد عربی، ارتباطی عمیق‌تر با ایرانیان داشتند؛ زیرا پادشاهان حیره سال‌های سال دست‌نشانده پادشاهان ایرانی بودند. اهالی حیره در رساندن کالاهای تجاری ایرانیان به دیگر سرزمین‌های بلاد عرب، همکاری فراوانی با ایرانیان داشتند. این ارتباط تجاری سیاسی در کنار هم جواری سبب انتقال بخشی از فرهنگ و ادبیات ایرانیان به زبان و فرهنگ عرب‌ها به ویژه اهالی حیره گردید. مظاهر این تأثیر در گستره زبان و ادبیات بویژه در واژگان شعری شاعر مشهور آن سرزمین، پدیدار گردیده است، یکی از این شاعران برجسته عدی بن زید عبادی است.

این مقاله سعی دارد تا با مطالعه دیوان عدی بن زید شاعر دوره جاهلی اهل حیره، واژگان فارسی بکار رفته در دیوان نامبرده را، براساس پژوهش‌های معرب پژوهان و لغت‌شناسان عرب و ایرانی، تحلیل و بررسی نماید. در این مقاله ابتدا به واژه‌شناسی واژگان پرداخته شده، سپس به «تحولات معنایی» و تغییرات به وجود آمده در صامت‌ها و مصوت‌های واژگان معرب اشاره شده، و در پایان «حوزه‌های معنایی» آن‌ها بررسی و تحلیل شده است.

واژگان کلیدی: عدی بن زید، معرب، شعر جاهلی، واژگان فارسی

مقدمه

بدیهی است که اقتراض یا وام‌گیری یک زبان از زبان دیگر غالباً از عواملی پیروی می‌کند که از مهم‌ترین آن عوامل، می‌توان عامل سیاسی - نظامی، فرهنگ و تمدن یا عامل اجتماعی را نام برد. چه بسا هر سه عامل دوشادوش هم در تأثیرگذاری یک زبان بر زبان دیگر، نقش آفرینی کرده است؛ «زیرا قبایلی که از سیاست و زندگی پیشرفته‌ای برخوردار نیستند، در معاشرت با ملت‌های متمدن، به ناچار از واژگان آنان الفاظی را وارد زبان خود می‌کنند، و این وام‌گیری برای تازیان رخ داده است» (شیر، ۱۹۸۸: ۳). ناگفته پیداست که هر سه عامل مذکور در وام‌گیری زبان عربی از واژگان فارسی، سهم بسزا و تأثیر فراوانی داشته‌اند. سیطره پادشاهان ایرانی بر امارت حیره و توابع آن که حدود چهار قرن به درازا کشید و تا فتح حیره به دست خالد بن ولید استمرار یافت، نمونه بارزی از این عوامل مؤثر مذکور است. در این دوره، مملکت حیره تحت نفوذ سیاسی ایران بود و مرکز تعاملات فرهنگی - بازرگانی میان ایرانیان و تازیان بود. (المنجد، ۱۹۷۸: ۱۶۱)

از سوی دیگر امپراطوری فارس که تمدنی بزرگ را با قدمتی بسیار طولانی بنیانگذاری کرده بود، به طور طبیعی نیاز مردم را در مناطق تحت نفوذ خود برآورده می‌ساخت. تازیان ساکن در این مناطق نیز با بهره‌جستن از امکانات فراهم آمده، و تعامل میان خود و پارسیان، نیازهای خود را از این تمدن بزرگ برآورده می‌ساختند. که بی‌گمان مقوله نیازهای فرهنگی - زبانی از اساسی‌ترین مقوله‌های این نیازمندی‌ها می‌باشد. از این رو بسیاری از نام‌های خوردنی‌ها، گل‌ها، و درختانی که در شبه جزیره عرب نمی‌روئید، نام لباس‌ها، بافتنی‌ها، ظروف، آلات موسیقی و... وارد زبان و فرهنگ عربی شد (التعالی، ۲۰۰۷: ۳۴۹).

اهالی حیره در بین‌النهرین که حکومت آن دست‌نشانده پادشاهان ایران بود، به علت ارتباط تنگاتنگ تجاری - سیاسی با ایران، و تعاملات بیشتر با ایرانیان، با زبان فارسی به خوبی آشنا بودند. واژگان فارسی در اشعار جاهلی، برخی مضامین، ساختار و موسیقی اشعار تنی چند از شاعران این دوره، همچون اعشی و عدی بن زید، به خوبی

نشان می‌دهد که زبان، ادبیات و فرهنگ مردم بلاد عربی آن روز، از زبان و فرهنگ پارسیان تأثیر پذیرفته است. احمد امین، عامل شکوفایی علمی بصره و کوفه را همسایگی با حیره که خود متأثر از تعاملات فرهنگی ادبی ایران بوده است، می‌داند و می‌گوید: «پس از ضعف و ناتوانی حکومت حیره و انتشار اسلام در آن سرزمین، بصره و کوفه پرچم دار علم و دانش در اسلام شدند. شاید دلیل آن همسایگی با حیره باشد» (امین، بی تا: ۲۸). اگر تأثیر این همجواری را در رشد و شکوفایی این دو رکن علمی آن روز بلاد عربی بپذیریم تأثیر فرهنگ و ادبیات ایرانی در فرهنگ و زبان مردم حیره، که ارتباطی بس تنگاتنگ با ایران داشتند، به خوبی بر ما هویدا خواهد شد. بی گمان این مراودات سیاسی، تجاری و فرهنگی، درحوزه‌های زبانی با وارد کردن مفاهیم تازه، مضامین نو و واژگان جدید، تأثیر خود را به منصفه ظهور نشانده است. واژگانی که با وجود تحولات بوجود آمده در واج‌های آنان - به طور عمده - معانی اصلی خود را حفظ کرده‌اند.

هر چند تغییرات آوایی فراوانی در واژگان فارسی به کار رفته در اشعار شاعران عرب زبان دوره جاهلی ایجاد شده است؛ اما بسیاری از این واژگان در معنای اصلی خود بکار رفته است. بدیهی است که روند تعریب کلمه‌های فارسی و تبدیل واج‌ها به یکدیگر از قوانین نسبتاً دقیقی پیروی می‌کند که در بخش واژگان فارسی دیوان عدی مختصر به آن‌ها خواهیم پرداخت.

این مقاله بر آن است که با استفاده از روش کتابخانه‌ای، توصیفی - تحلیلی و بهره گرفتن از روش اجتماعی، برای بررسی عوامل تأثیرگذار در شخصیت ادبی عدی بن زید شاعر دوره جاهلی و با استفاده از امهات کتب تاریخی و دستاوردهای زبانشناسان عرب، واژگان فارسی بکار رفته در دیوان نامبرده را براساس پژوهش‌های معرّب پژوهان و لغت‌شناسان عرب و ایرانی بررسی کند.

پیشینه پژوهش:

از دیرباز تحقیقات و مطالعات فراوانی در خصوص تأثیر متقابل زبان فارسی و عربی بر یکدیگر، و واژگان فارسی در زبان عربی و برعکس، صورت گرفته است. دانشمندان لغت‌شناس فراوانی پژوهش‌هایی گسترده در خصوص واژگان فارسی در شعر عربی داشته‌اند که از آن میان می‌توان به دو شخصیت بزرگ به نام‌های جوالیقی وادی شیر اشاره نمود. در روزگار ما نیز در این خصوص پژوهش‌هایی صورت پذیرفته است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به اثر ارزشمند دکتر آذرتاش آذرنوش با نام «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی» اشاره کرد. شایسته است اشاره نماییم که در این زمینه مقالاتی نیز انتشار یافته، که از آن جمله می‌توان به مقاله دکتر محمود حیدری با عنوان «التفاعل بین الفن والحیاء فی شعر عدی بن زید» و «عدی بن زید شاعر الحکمة فی الجاهلیة» از دکتر نادر نظام تهرانی اشاره نمود. برخی از این پژوهش‌ها در فهرست منابع این مقاله آمده است، ولی تاکنون پژوهش مستقلی که به موضوع واژگان فارسی در دیوان عدی پرداخته باشد انجام نگردیده است.

از آنجا که برآنیم تا در این مقاله مختصر، واژگان فارسی در دیوان عدی بن زید را مورد کنکاش قرار دهیم بدون شک می‌توانیم تا خوانندگان ارجمند را با مختصری از زندگی و محیطی که در آن می‌زیسته و سهم بسزایی که در تکامل روح فرهنگی - ادبی او داشته است آشنا کرده، آنگاه به واژه‌شناسی واژگان بکار رفته در دیوانش پرداخته و سپس تحولات معنایی و تغییرات به وجود آمده در صامت‌ها و مصوت‌های واژگان معرّب را بررسی کنیم، و در بخش پایانی پژوهش، «حوزه‌های معنایی» آن‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

۱- نگاهی گذرا به زندگی عدی بن زید عبادی و عوامل مؤثر در شخصیت ادبی وی:

عدی بن زید عبادی مشهورترین شاعر مسیحی دوره جاهلی و شاعر پر آوازه بلاد حیره است. حیره که درسه مایلی کوفه واقع بود، پایتخت منذریان بود. عدی خاندان و نیاکان بزرگی داشت. خاندان او در حیره، اهل ذکاوت و نبوغ و شجاعت و بلندپروازی بودند و در این امر به درجه‌ای از منزلت رسیده بودند که با پادشاهان آن مملکت

برابری می‌کردند (الصعیدی، ۱۹۳۴: ۸۸). مردم حیره - به ویژه طایفه عباد - که محل برخورد سه تمدن ایرانی، عربی و رومی بود و از ویژگی‌های شهری آن دوره برخوردار بود، نسبت به سایر مناطق و سرزمین‌های عربی از خرد و فرهنگی والاتر برخوردار بودند. «آنان علاوه بر اشتهار به مسیحیت، به خواندن و نوشتن و می‌فروشی نیز مشهور بودند (دیوان عدی بن زید، ۱۹۶۵: ۹). از این روی کتابت در میان اهالی آن سرزمین رواج داشته و مدارس کوچکی نیز برای آموزش فرزندان خود در آن جا بنا نموده بودند «احتمالاً مسیحیان حیره به ویژه طایفه عباد اولین کسانی باشند که به خط عربی کتابت کرده، و شعر مخصوص خود را داشته‌اند، و مشهورترین شاعر آنان عدی بن زید است» (بروکلمان، بی تا، ج ۱: ۱۲۴).

ایوب، نیای بزرگ خاندان عدی، به همراه خانواده اش از یمامه به حیره کوچ کرد، از آن پس ارتباط این خاندان با دربار حیره و سپس دربار ساسانیان آغاز شد. حماد، نوه ایوب، کاتب نعمان بن امرؤالقیس، پادشاه حیره بود (الصعیدی، ۱۹۳۴: م: ۸۸). وی با یکی از مرزبانان و دهقانان بزرگ ایرانی به نام فروخ ماهان، رفاقتی صمیمی داشت، پس از حماد، فروخ ماهان، سرپرستی فرزندش زید را به سفارش پدر او بر عهده گرفت و به تعلیم و تربیت وی همت گماشت. زید علاوه بر زبان عربی، زبان فارسی را به خوبی نزد فروخ ماهان فرا گرفت. «او شاعر و خطیب بود و کتاب و نامه‌های عرب و ایرانیان را می‌خواند» (ابن خلدون، بی تا، ۲: ۴۸۵). از آنجا که زید شایستگی و هوش و ذکاوت فراوان از خود نشان داد، کسری خسرو پرویز دوم، به پیشنهاد فروخ ماهان، وی را عهده دار دیوان برید کرد (الاصفہانی، ۱۹۵۲: ۲/۱۰۰).

عدی فرزند زید، به همراه شاهان مرد فرزند فروخ ماهان، پس از فراگیری زبان عربی، نزد معلم ایرانی، خط و زبان فارسی را به خوبی فرا گرفت و مانند اشراف زادگان ایرانی در تیراندازی، سوارکاری، بازی با چوگان و فنون نظامی به خوبی مهارت یافت. (همان)

وی به پیشنهاد فروخ ماهان و موافقت کسری انوشیروان در دربار ساسانیان به کار ترجمه و کتابت به فارسی و عربی پرداخت. «عدی اولین کسی است که در دیوان کسری به زبان عربی نوشت و به عنوان سفیر پادشاه ایران به روم مأموریت یافت» (همان). عدی به علت استعداد و لیاقتی که از خود نشان داد از خاصه دربار پادشاهان ایرانی به شمار می‌آمد. پس از مرگ انوشیروان پسرش هرمز عدی رادرشغل خود ابقاء کرد (الصعیدی، ۱۹۳۴: ۹۰). این شاعر بزرگ سالها بعد به علت سعایت برخی نزدیکان نعمان بن منذر که یکی از پادشاهان حیره بود، به زندان افتاد و به دستور وی توسط زندانبان کشته شد.

۲- موضوعات شعر عدی:

عدی همچون دیگر شعرای عصر جاهلی، در موضوعات گوناگون، شعر گفته است. مدح، هجاء، تشبیب، وصف خمر و اسب و شتر، حکمت، اعتذار و استعطاف از مهم‌ترین موضوعات شعری است که در دیوان او آمده است. وی در شعر خمری سرآمد شعرای دوره جاهلی و دوره‌های بعد از آن است، به گونه‌ای که شوقی ضیف او را پدر شعر خمری می‌نامد «مهم‌ترین موضوع شعر عدی خمر و ذکر مرگ است. او در وصف خمر پدر و پیشوای شاعران دوره جاهلی، همچون اعشی و شعرای دوره‌های پس از آن، همانند ولید بن یزید و ابو نواس است» (ضیف، ۱۴۲۷هـ-۱۳۹۲). تشبیهاتش در شعر خمری نیز او را از دیگر شعرا متمایز کرده است «او اولین کسی است که تُنگ یا ابریق خمر را به آهو تشبیه کرده است» (ابن قتیبه، بی تا: ۲۳۰/۱).

حنّا الفاخوری شعر خمری عدی را مربوط به دوران جوانی او، و مشهورترین شعر او را حکمت و زهدیاتش می‌داند. شعر موعظه و تذکر او دارای مضامین ومعانی بلند، و تصویر صادقی از زندگی روحانی راهبان مسیحی عصر جاهلی است که شباهتی نزدیک به زندگی مسلمانان زاهد اواخر قرن اول هجری دارد (الفاخوری، ۱۹۹۵م: ۱: ۲۸۵).

۳- سبک شعری عدی:

سبک شعری عدی سبکی ساده، با واژگانی آسان و دور از هرگونه پیچیدگی است. طبیعت تمدن شهری زیباش را

نرم و روان کرده بود، محیط زندگی وی، به برخی واژگانش آهنگی آرام داده آن را ساده و روان کرده است، از این رو تشبیهات و تصاویری روشن، بدون هر گونه تعقید و پیچیدگی دارد، این سادگی و روانی در برخی ابیات به ضعف و سستی گرایده است.

یکی از مهم‌ترین دلایل روانی شعر عدی اثر پذیری او از زبان و فرهنگ فارسی می‌باشد. ارتباط تنگاتنگ وی با دربار ساسانیان و معاشرت با پارسی‌زبانان، علاوه بر زبان و اندیشه او، بر سبک، مضمون و ساختار شعرش تأثیر شگرفی داشته است. «اگر به ادبیات جهان بنگریم یا به تعبیر دقیق‌تر، به چگونگی پیدایش انواع ادبی بنگریم، خواهیم یافت که طبیعت یک اثر ادبی - غالباً - بازتابی از طبیعت و موقعیت زندگی شاعر است» (الحاوی، ۱۹۸۶: ۷۸/۱).

عبدالمتعال الصعیدی در پژوهشی، عوامل مؤثر در شعر و ادبیات عدی را، اصول دینی - اعتقادی، پرورش یافتن در محیطی متمدن و فرهنگی در کنار بزرگ زادگان ایرانی و عرب، همنشینی با پادشاهان ایرانی و عرب و بهره گرفتن از لذت‌های زندگی به دور از زیاده روی می‌داند. از چهار عامل یاد شده که در زبان و ادبیات عدی تأثیر گذاشته است، دو عامل اصلی که بیشترین تأثیر را در زبان شعری هر شاعر دارد، به اثرپذیری او از فرهنگ و تمدن ایرانی برمی‌گردد. «شاید عدی بیشتر به فارسی می‌نوشته است و سبک نوشتاری او متأثر از زبان فارسی می‌باشد» (الصعیدی، ۱۹۳۴: ۸۵). محیط زندگی شاعر برای وی زمینه‌ای را ایجاد کرده بود که برای دیگر شاعران هم دوره او مهیا نبوده است. زیبایی زندگی آمیخته با رفاه مادی در کاخ‌های پادشاهان، در شهرهای متمدن آن روز، که پایتخت حکومت‌ها و نقطه تلاقی سه فرهنگ ایرانی، عربی و رومی بود، آهنگی آرام و موسیقی‌ای دلنشین، به واژه‌هایش داده است. دوربودن از طبیعت خشن بادیه نشینی، خشونت آهنگ طبیعت سخت بیابان‌های حجاز را از واژه‌هایش دور کرده است.

۴- واژگان معرب فارسی در شعر عدی بن زید:

در این بخش از مقاله به بررسی واژگان معرب فارسی در دیوان عدی بن زید پرداخته می‌شود.

السَّديِر: قصری است که نعمان بن امرؤ القیس بنا کرد و آن معرب «سه دیر» می‌باشد. وعلت تسمیه اش به سه دیر این است که در داخل، سه گنبد دارد، زیرا دیر در زبان پهلوی به معنی گنبد می‌باشد (شیر، ۱۹۸۸: ۴۸۶). السدیر بروزن سریر مخفف سه دیر است و آن عمارتی بود که نعمان بن منذر به جهت بهرام گور ساخته بود. و بعضی گویند معرب سه دیر است (برهان، ۱۱۱۱) زبیدی آن را سه دره یعنی دارای سه در می‌داند (زبیدی، ۱۹۶۵: ۵۰۸).

سَرَه مَالَةٌ وَكَثْرَةٌ مَا يَمُ لِكُ وَالْبَحْرُ مُعْرِضًا وَالسَّديِرُ

(دیوان: ۸۹)

الجُوذَر: به معنی گوساله فارسی معرب است. تازیان از دیر باز آن را به کار برد هاند. جمع آن جاذر است و به دوشکل تلفظ می‌شود: جُوذَر و جُوذُر (الجوالیقی: ۲۴۶). الجوذر: بچه گاو کوهی و معرب گودر است (ادی شیر: ۳۹). گودر بروزن کوثر: نام مرغی از جنس مرغابی است که گوشت آن بغایت بدبو می‌باشد، و بچه گاو را نیز گفته‌اند، و بچه گوزن را هم گفته‌اند، که گاو کوهی است، و پوست گوساله را هم گویند (برهان، ۳: ۱۸۴۹).

تَسْرَقُ الطَّرْفَ بَعِينِي جُوذُرٍ مُسْتَحِيلٍ بَيْنَ رَمَلٍ وَجَلَدٍ

(دیوان: ۴۲)

الفَيْج: فرستاده پادشاه که پیاده آمده باشد، معرب پیک است (ادی شیر: ۱۲۲). فِج فرستاده پادشاه است که پیاده می‌رود (الجوالیقی: ۴۷۳) در پاورقی همین صفحه در المعرب جوالیقی در شرح الفیج آمده: فِج فارسی است و اصلش پیک است و اصل معنایش پیاده رونده است و به فرستاده و قاصد نیز گفته می‌شود که پیاده می‌رود (همان ۴۷۳) الفُيُوج: جمع فِج و معرب پیک است (الخفاجی: ۱۲۸۱ هـ - ۱۶۸). پیک به معنی پیاده رونده و مجازاً قاصد است و معرب آن فِج می‌باشد (برهان، ۱: ۴۴۵).

وَبُدِّلَ الْفَيْحُ بِالزَّرَافَةِ وَالـ
أَيَامَ جَوْنٍ جَمُّ عَجَائِبِهَا
(دیوان: ۴۷)

الغُرَيْقُ: جوان سپید اندام زیبا روی، که از ترکیب غرا به معنی سفید و نیک به معنی زیبا درست شده است. جمع آن غَرَانِيقُ است (شیر: ۱۱۶) غرا: هر چیزی که متصف به سفیدی و روشنی باشد. آفتاب را نیز گویند بسبب روشنایی (برهان، ۳: ۱۴۰۲).

فَاسْتَبَاهَا أَشْمُ خَرِقٍ كَرِيمٍ
أُرِيحِي غَمَدَرُ غُرَيْقٍ
(دیوان: ۱۱۶)

السَّرَاجُ: تعریب چراغ است (شیر: ۸۹).

وَلِلْبَسِ الدَّلَاصِ يَغْشَى ثِيَابِي
فَوْقَهَا بَيْضُهُ كَضَوِّ السَّرَاجِ
(دیوان: ۸۹)

الرَّسَنُ: به معنی طناب و افسار است. فرنکل معتقد است که آن از زبان فارسی گرفته شده است و اشتقاق ریس از ریشتن است. یا اشتقاق آن از رسیدن می باشد، و یا از رسان به معنی رساننده است (شیر: ۱۹۹۸ م: ۷۲). الرء والسین والنون اصل واحدی هستند که عرب و عجم در آن مشترکند و آن اصل رسن است، و جمع آن أرسان است (ابن فارس، ج ۲: ۳۹۴).

فَالَّذِي يَمْسُكُهُ يَحْمَلُهُ
كَالسَّيِّدِ مُمْتَدِّ الرَّسَنِ
(دیوان: ۱۷۵)

الكَأْسُ: به معنی جام شراب و آن به فارسی کاسه است (شیر: ۱۳۱) کاس بر وزن طاس در عربی کاسه و پیاله را گویند (برهان، ۳: ۱۵۶۳)

كَأَنَّ رِيحَ الْمَسِكِ فِي كَأْسِهَا
إِذَا مَزَجْنَاهَا بِمَاءِ السِّمَاءِ
(دیوان: ۱۶۶)

الْخَسْرَوَانِيُّ: حریر نازک زیبا بافته شده که به کسراهای ایرانی نسبت داده شده است. (الجوالیقی، ۱۹۹۰: ۲۸۵) الخسروانی: به نوعی لباس به نام خُسروانی تفسیر شده که نام قطعه‌ای از طلاست و به هر شیء نفیس که شایسته پادشاه باشد نیز گفته شود، و به خسرو به معنی شاه نسبت داده شده است (شیر: ۵۴) الخسروانی به خسرو پادشاه ایران نسبت داده شده خسروانی: هر چیزی را که پس لطیف و نیکو و بزرگ باشد منسوب به خسرو ساخته، خسروانی می گویند.

وَشَرَابِ خَسْرَوَانِي إِذَا
ذَاقَهُ الشَّيْخُ تَغْنَى وَارْجَحَنَ
(دیوان: ۱۷۲)

الْخَوَانُ: وسیله‌ای که غذا را برای خوردن بر آن نهند، و به شکل الخوان و الخوان والإخوان آمده است. جمع آن أخونهُ و خُونُ است و اصل معنایش خوردنی و ولیمه می باشد (الجوالیقی: ۲۷۸). الخوان و الخوان: آنچه که غذا را برای خوردن بر آن گذارند و معرَبْ خوان واصل معنی آن خوردنی و ولیمه است و الخوانجَةُ در فارسی مصغر آن است و آن صینی است که در آن غذا خورند (شیر: ۵۸). خوان بر وزن نان کنایه از خوردنی و مانده باشد و طبق بزرگی را گویند که از چوب ساخته باشند، چه طبق کوچک را خوانچه گویند (برهان، ۲: ۷۸۳).

زَجَلٌ عَجَزُهُ يُجَاوِبُهُ د
فَالْخَوْنُ مَادُوبُهُ وَزَمِيرُ
(دیوان: ۸۵)

الدِّيَابِجُ: فارسی معرب است و جمع آن دیابیج و دبابیج می باشد. و اصل دیباج در فارسی دیوباف به معنی دست بافت دیو می باشد (الجوالیقی: ۲۹۱). الدیباج: نوعی لباس و فارسی معرب است. اصل آن دیبای می باشد که با تبدیل یاء

آخر به ج معرب شده است. همچنین گویند اصل آن دیبا است که با افزودن ج به آخرش معرب شده است و در شفاء الغلیل آمده که اصلش دیو باف است به معنای بافت جن (الزبیدی: ۵۵۴). دیبا بر وزن زیبا قماش‌ی باشد از حریر الوان (برهان، ۲: ۹۰۸).

ثانیاتٌ قَطانِفَ الخَزِّ والذَّیْبِ سِباحِ فَوْقَ الخُدُورِ والآنمَاطِ

(دیوان: ۱۳۸)

المسک: عطر و بوی خوش، فارسی معرب است (الجوالیقی: ۵۹۸). مشگ: به کسر اول و سکون ثانی و کاف فارسی معروف است. گویند ناف آهوی خطائی است و عربان مسک خوانند (برهان، ۴: ۲۰۱۴).

یَرَفَعُها مَن بَنى لَدى قَنعِ المُنزَنِ وَ تَنلِدى مِسْكا

(دیوان: ۴۶)

فدام: آن چه برای تصفیه بر دهانه ظرف شراب گذارند. این لفظ، لفظی فارسی است. (ابن منظور: ۲۰۴/۱۰)

و الابارِیقِ عَلیْها فُدمٌ وعتاقِ الخیلِ تَردى فی الجِلالِ

(دیوان: ۸۲)

الرأوق: صاف و پالایش شده، معرب راوک و آن شراب صاف و پالوده است که از اشتقاق آن راق و روق و... را ساخته‌اند (شیر: ۷۵). راوک بر وزن نازک: صاف و پالوده هر چیز باشد و معرب آن را ووق است (برهان، ۲: ۹۳۲).

قَدَمْتُهُ عَلی سُلَافِ كَعینِ الدِّ یكِ صَفی سُلَافِها الرّأوقِ

(دیوان: ۷۸)

سفاسق: مفردش سفسقه به معنی لبه تیز شمشیر و تیغ و شمشیر تیز آب دار و جوهردار است. فارسی معرب است (ابن منظور، ۱۹۹۹: ۲۸۰/۶).

شَدتِ الحربُ شَدَّةً فَحَشَّتْهُ لَهْدَمًا ذَا سَفاسِقِ مَطْرُورِ

(دیوان: ۶۶)

المَرزبان: به معنی رئیس پارسیان است. جمع آن مَرزبیه و مرازب می‌باشد. در عربی به کسی که از مرزها حفاظت می‌کند تفسیر می‌شود (الجوالیقی: ۵۸۸) المرزبان: رئیس پارسیان، مرکب از مرز و بان است به معنی حافظ حدود و سرحدات است (ادی شیر: ۱۴۵) مرزبان: بر وزن دشت بان حاکم و میر سرحد و صاحب طرف و مالک زمین و زمین‌دار باشد و نگهدارنده و نگهبان را نیز گویند و عربان مهتر و بزرگ آتش پرستان را گویند و جمع آن مرازبه است (برهان، ۴: ۱۹۸۷).

بَعْدَ بَنى تُبَعِ نَخاوِرَةَ قَد اطمَأَننتِ بِهِم مَرازِبُها

(دیوان: ۴۷)

البرزین: فارسی معرب است و آن ظرفی است از پوست درخت موز که برای نوشیدن سازند (الجوالیقی: ۱۸۹). برزین: بر وزن پروین به معنی آتش است که عرب آن را نار خواند و به معنی برزن هم آمده و صحرا و کوی و محله باشد (برهان، ۱: ۲۵).

إِنما لَفَحْتُنَا باطِیئةً جَوْنَةً یَتَبَعُها بِرِزِیْها

(دیوان: ۲۰۴)

الدلو: وسیله آبکشی که واژه دلو با آن هم معناست و از نظر لفظی نیز بدان نزدیک است (ادی شیر: ۶۶). دلو: دلو آبکشی را گویند (برهان، ۲: ۹۰۰).

فَهُوَ كالدَّلُو بِكفِّ المِستَقی خُذِلتِ مِنْهُ العِراقِیُّ فانجذَم

(دیوان: ۷۸)

الدَّخْدَارُ: نوعی لباس است و فارسی آن تخت‌دار است، تاء دوم تخت را به علت التقاء الساکنین حذف کرده تخت‌دار شده است سپس تاء اول تخت را به دال تبدیل کرده دخ‌دار شده است، مانند دریاق در تریاق (الجوالیقی: ۲۹۲).
الدخ‌دار لباس سفید و سیاهی که در فارسی آن را دخ‌دار گویند به معنی نکو و زیبا (شیر: ۶۱) دخ‌دار بروزت دستار: چادر سیاه و سفیدی را گویند که بر روی تخت پوشند، برخی گویند معرب تخت‌دار است که جامه خواب است (برهان، ۲: ۸۷۲).

تَلُوْحُ الْمَشْرِفِيَّةِ فِي دُرَاهِ وَيَجْلُو صَفْحَ دَخْدَارِ قَشِيْبِ
(دیوان: ۳۷)

الدَّفَّ: از آلات موسیقی است. فارسی آن دف است (ادی شیر: ۶۵). دف به معنی چیزی باشد که پوستی بر آن چسبانند و فراوان نوازند (برهان، ۲: ۸۶۹).

زَجَلٌ عَجَزُهُ يَجَاوِبُهُ لِيَخُونِ مَادُوْبَهُ دَفٌّ وَزَمِيْرُ
(دیوان: ۸۳)

الْكُمَيْتُ: اسبی که سرخی رنگش با قدری سیاهی آمیخته شده باشد و گویند رنگش بین سرخ و سیاه باشد. فارسی آن نیز کمیت است و به سرخی که مقداری به سیاهی گراییده باشد نیز گفته شود. به اسب بوری که یال و دمش سیاه باشد نیز اطلاق شود. اشتقاق کمیت از کُمَحْت است به معنی آمیخته (شیر: ۱۳۷). کمیت شرابی سرخ که به سیاهی زده باشد. اسب سرخ یال و دو سیاه را هم گویند، اسب نیک سرخ فش و دم سیاه و می سرخ و سیاهی آمیز (برهان، ۳: ۱۶۹۷)

وَلَقَدْ اَغْدُو وَيَغْدُو صُحْبَتِي بِكُمَيْتٍ كَعَكَاظِي الْاُدْمِ
(دیوان: ۷۴)

بَاكَرْتَهْنَ قَرْقِفٌ كَدَمَ الْحَوِ فِ تَرِيْكَ الْقَدِيْ كُمَيْتٌ رَحِيْقٌ
(دیوان: ۷۷)

الغَارُ: غار بر وزن مار گیاهی باشد که چون بسوزندش یبوی حوش کند و تخم آن را حبّ الغار و درخت آن را شجر الغار خوانند. (برهان، ۳: ۱۳۹۶)

اَبْصَرْتَ عَيْنِيْ عِشَاءً ضَوْءَ نَارِ فِي سَنَاهَا عُرْفُ هِنْدِيٍّ وَغَارِ
(دیوان: ۹۳)

پس از واژه‌شناسی واژگان فارسی در شعر عدی بن زید برای تحلیل دقیق‌تر موضوع، مباحث زبان‌شناختی مهمی چون تعریب و گونه‌های آن و حوزه‌های معنایی کاربرد این واژگان در دیوان شعر نامبرده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱. تعریب:

از نظر اصطلاح‌شناسی «انتقال یک کلمه از زبانی غیرعربی به عربی، تعریب گفته می‌شود» (الجزائری: ۳)؛ البته در این میان تعریب گاه با تغییر می‌باشد و خواه بدون تغییر (همان). در تعریب واژه‌های غیرعربی به دو گونه عمل شده است که با تأمل در واژگان فارسی در شعر عدی بن زید، به طور اجمال می‌توان گونه‌های مختلف تعریب را در موارد زیر طبقه‌بندی کرد:

الف) تعریب بدون تغییر: چه بسا واژه‌ای را که از زبان‌های دیگر به زبان عربی انتقال می‌دهند، تغییری در حروفش ایجاد نکنند و آن در صورتی است که حروف آن واژه از حروف زبان عربی باشد مانند: خراسان و خرّم (الجزائری: ۶). در واژگان معرب فارسی شعر عدی «غار، خسروانی، برزین، سفاسق، رسن و فدام» از این گونه تعریب می‌باشند.

ب) تعریب با تغییر: هرچند موضوع تغییر واژه‌های معرب بحث مفصلی است و در حیطه این مقاله مختصر نمی‌گنجد، ولی در این بخش از مقاله - به شکل مختصر- به مهم‌ترین تغییرات واژه‌های فارسی معرب اشاره خواهیم کرد، تا شناخت واژه‌های معرب دیوان عدی برای خواننده محترم آسان‌تر بنماید.

- ۱- حذف برخی حروف اصلی واژه خواه در اول واژه باشد و خواه در وسط یا آخر آن مانند: «بیمارستان» به «مارستان» و «نشوار» به «نشخوار» و «هزارستان» به «هزار».
- ۲- افزودن حرف یا حروفی برحروف اصلی واژه مانند: «راه» به «ترهات».
- ۳- افزودن «جیم» و «قاف» به آخر واژه‌هایی که غالباً به «هائ» ختم شوند، مانند: «نمونه» به «نمودج».
- ۴- تبدیل حروف اصلی واژه به حروفی دیگر که به شکل گسترده‌ای در واژگان معرب صورت گرفته است که تغییرات رخ داده در واژگان معرب دیوان عدی به شرح زیر می‌باشد:

۴-۱- تبدیل صامت:

تبدیل یک یا دو صامت به یک یا دو صامت دیگر مانند: تبدیل الف به همزه در «کاس و کأس».

تبدیل صامت «چ» به «سین» و «غین» به «جیم» مانند: «چراغ» به «سراج».

تبدیل «پ» به «فاء» و «گاف» به «جیم» مانند: «پیک» به «فیج».

تبدیل «گاف» به «جیم» و «دال» به «ذال» مانند: «گودر» به «جؤذر».

تبدیل «یاء» به «جیم» مانند: «دیبای» به «دیباچ».

تبدیل «تاء» به «دال» مانند: «تخت دار» به «دخدار».

تبدیل «حاء» به «یاء» مانند: «کمخت» به «کمیت».

تبدیل «کاف» به «قاف» مانند: «غرا نیک» به «غرنیق».

۴-۲- حذف صامت:

حذف یک صامت بدون جانشین آن مانند: «سه دیر» به «سدیر».

حذف دو صامت و جایگزین یک صامت: «سه دره» به «سدیر».

۴-۳- افزودن صامت:

افزودن یک صامت به واژه فارسی: «دف» به «دف» که صامت «فاء» تکرار و ادغام و مشدد شده است.

افزودن یک صامت به صامت دیگر مانند: «راوک» به «راووق».

۴-۴- جابجایی ترتیب صامت‌ها:

جابجایی یک صامت در یک واژه مانند: «دول» به «دلو».

۴-۵- ادغام:

ادغام دو اسم و ساخت یک اسم مانند: «غرا» و «نیک» به «غرنیق».

۴-۶- تغییر مصوت‌ها:

تبدیل فتحه به ضمه در «گودر» و «راوک» به «جؤذر»، و «راووک».

تبدیل کسره به فتحه مانند: «سه دیر» به «سدیر».

اشباع «ی» لینه مانند: «سه دیر» به «سدیر».

تبدیل ضمه به فتحه مانند: «دول» به «دلو».

واو معدوله در واژه «خوان» خوانده نمی‌شود ولی در زبان عربی با قرارگرفتن کسره یا ضمه برحرف «خ» واو معدوله تلفظ می‌شود: خوان و خوان.

حوزه‌های معنایی:

منظور از حوزه معنایی، مجموعه واژگانی است که می‌توان آنها را در یک طبقه یا مجموعه و یا زیر مجموعه یک واژه عام و کلی قرار داد و دسته بندی کرد. با تأمل در واژگان فارسی به کار رفته در شعر عدی بن زید می‌توان آنها را در نه (۹) حوزه معنایی طبقه بندی کرد، این حوزه‌ها عبارتند از:

الف: وسایل و ابزار: برزین، فدام، خوان، راووق، دلو، دف، کأس، سراج

ب - طبیعت: الغار

ج - ساختمانی: السدیر

د - اجتماعی: فیج

ذ - حیوان: جوذر، کمیت

ر- نوشیدنی: کمیت

ز- صفات: خسروانی، غریق

س - پوشاک: دیباچ، دخدار،

ش - نظامی: سفاسق

نتایج پژوهش:

این پژوهش مختصر پس از مطالعه دقیق دیوان عدی بن زید و بررسی و تحلیل واژگان فارسی در آن و ریشه شناختی آنها با استفاده از منابع گوناگون تاریخی، زبان شناسی، و معاجم کهن و جدید زبان عربی به نتایجی مرتبط با موضوع، دست یافته است که مهم‌ترین آنها به شرح زیر می‌باشد:

- واژگان فارسی دیوان عدی بن زید عبادی، بیانگر تأثیر زبان و فرهنگ ایرانی بر زبان و فرهنگ عرب دوره جاهلی است.

- شماری از این واژگان در اشعار دیگر شاعران دوره جاهلی به کار رفته است که در دیوان عدی نیز به همان شکل به کار گرفته شده‌اند.

- به کار گیری این واژگان در شعر شاعر مشهور حیره که به گفته بروکلن شعر مخصوص خود را داشته‌اند، همچنین وجود برخی از این واژگان در اشعار دیگر شاعران دوره جاهلی که با محیط زندگی عدی فاصله بسیار داشته‌اند، نشان دهنده عمق گستره تعاملات و دامنه تأثیر زبان و فرهنگ فارسی بر زبان و فرهنگ عرب دوره جاهلی می‌باشد.

- شاید کاربرد واژگان فارسی در شعر عدی بدون تغییر یا با اندک تغییرات، بیانگر زیبایی، سلاست و جذابیت این واژگان است که به مذاق شاعران آن دوره خوش آمده و یا به علت نبود معادل عربی آنها می‌باشد.

فهرست منابع:

۱- ابن خلدون، ابو زید عبدالرحمن بن محمد: *تاریخ ابن خلدون (العبر)* ج ۱، ترجمه: عبدالمجید آیتی، چاپ بهمن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.

۲- ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون (العبر)*: تحقیق ابوصهیب الکریمی، بیت الافکار الدولیه، اردن، بی‌تا.

۳- ابن قتیبه، *الشعر والشعراء*: تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، دارالمعارف، القا، بی‌تا.

۴- ابن منظور، *لسان العرب*، تصحیح و تحقیق امین محمد عبدالوهاب، محمد الصادق العبیدی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۹م.

۵- الاصفهانی، ابوالفرج: *الاعغانی*، ج ۲، دارالکتب المصریه، القا، ۱۹۵۲م.

۶- برهان، محمد بن خلف تبریزی، *برهان قاطع* (۴ جلد)، باهتمام محمد معین، چاپ دوم افست رشیدی، ۱۳۴۳ش.

- ۷- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک: *فقه اللغة وسر العربیة*، تحقیق حمد و طماس، دارالمعرفة، بیروت ۲۰۰۷م.
- ۸- الجزائری طاهر بن العلامه صالح: *التقريب لاصول التعريب*، مصر، المطبعة السلفية، بی تا.
- ۹- الجوالیقی، موهوب بن احمد: *المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم*، دارالقلم، دمشق، ۱۹۷۸م.
- ۱۰- الحاوی، ایلیا: *فی النقد والادب*، ج ۱، الطبعة الخامسة، دارالکتب اللبنانیة، بیروت، ۱۹۸۶م.
- ۱۱- الحتی، حنا نصر، *قاموس الاسماء العربیة والمعربة وتفسیر معانیها*، دارالکتب العلمیة، الطبعة الثانية ۲۰۰۳م.
- ۱۲- الخفاجی، شهاب‌الدین احمد: *شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل*، المطبعة الوهیبیة، مصر، ۱۲۸۲هـ.
- ۱۳- الزبیدی، السید محمد مرتضی الحسینی: *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق: عبدالستار احمد فراج، طبعة ثانية، مطبعة حكومة الكويت، ۱۹۶۵م.
- ۱۴- الصعیدی، عبدالمتعال: *زعامة الشعر فی العصر الجاهلی بین امرؤ القیس وعدی بن زید*، المطبعة المحمودیة، القاهرة ۱۹۳۴م.
- ۱۵- العبادی، عدی بن زید: *الديوان، حققه وجمعه*: محمد جبار المعید، شركة الجمهورية للنشر و الطبع، بغداد، ۱۹۶۵م.
- ۱۶- الفاخوری، حنا: *الجامع فی تاریخ الادب العربی*، ج ۱ (الادب القديم)، الطبعة الثانية، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۵م.
- ۱۷- المصطفوی: *التحقیق فی کلمات القرآن*، ج ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۹م.
- ۱۸- المنجد، صلاح‌الدین، *المفصل فی الالفاظ الفارسیة المعربة*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، الطبعة الاولى، ۱۹۷۸م.
- ۱۹- الهاشمی، محمد علی: *عدی بن زید العبادی الشاعر المبتکر*، المكتبة العربیة حلب، ۱۹۶۷م.
- ۲۰- امین، احمد: *فجر الاسلام*، دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
- ۲۱- بروکلیمان، کارل: *تاریخ الادب العربی*، ج ۱، نقله الی العربیة: الدكتور عبدالحلیم النجار، الطبعة الخامسة، دارالمعارف، القاهرة. بی تا.
- ۲۲- شیر، ادی: *کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة*، المطبعة کاتولیکیة للآباء الیسوعیین، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۸م.
- ۲۳- ضیف، شوقی: *تاریخ الادب العربی*، ج ۱ (العصر الجاهلی)، قم، مطبعة سلیمان زاده، ۱۴۲۷ هـ.
- ۲۴- علی، جواد: *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، ج ۲، بغداد، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ هـ ۱۹۹۳م.

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

Semantic Analysis of Persian terms in Aday Ibn Zayd Poetry

Abstract

Extensive communication between Iranian and Arab speakers during idiotic era has been referred to in many ancient sources. In contrast to other parts of arab territory, people of Hirah had a closer relationship with Iranians. They had a vast cooperation with Irani people in delivering their commercial goods to other arab regions. Moreover, kings of Hirah were satellites of Irani kings year after year (for many years). This politico-commercial relationship along with adjoining resulted in transfer of some parts of persian literature and culture into Arabic language and culture, especially that of Hirah people.

Through investigating poetical works of Aday Ibn Zayd, a poet of idiotic age from Hirah, the present research tries to study ۲۰ persian terms used in his poetical works, based on Irani and Arab terminologist and researchers of arabicized vocabulary. First of all this research paper studies the terminology of these words, then refers to semantic changes and the kind of changes made to vowels and consonants of these arabicized words, and finally studies and analyzes the semantic domain of the words.

Key terms: Aday Ibn Zayd; Arabicized; Idiotic era Arabic poetry; Persian terms.



هفتمین همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir